**بیست شهر و هزار فرسنگ**

**افشار، ایرح**

از زاهدان تا خاش نزدیک یکصد و هشتاد کیلومتر ست.در راه چند«کلاتهء»کوچک قرار دارد. بیابان مستعدست و نسبة سرسبز.زیباترین و دیدنی‏ترین نمود طبیعت درین راه کوه بزرگ و بلند تفتان است که دود و دمهء مختصرش آن را مهیب ساخته و چون دیوی است که«تنوره»بقول یزدیها «نفوره»می‏کشد.این کوه هفت فرسنگ با راه فاصله دارد.

برای مسافر تعجب‏آورست که از زاهدان تا ایرانشهر که نزدیک چهار صد کیلومترست هیچ خرابه‏ و بنای قدیمی دیده نمیشود.طبیعة علتش آن است که این منطقه محل تمدن شهری نبوده است. بلوچ همیشه صحراگرد و چادرنشین بوده و در پی آن نبوده است که عمارت و قلعه و رباط بسازد. عهدها و قرنهاست که در سیاه چادر و کپر حصیری زندگی کرده است.

شهر خاش جدید سازست.مسجدش هنوز بیش از سی سال تمام ندارد اما از آبادیهای دیگر سر راه،یعنی ایرانشهر و بمپور،بزرگترست. فاصلهء ایرانشهر تا خاش حدود صد و هشتاد کیلو مترست،و از آنجا تا بمپور فقط چهار فرسنگ‏ فاصله است.

میان خاش و ایرانشهر«کاروان در»و «دامن»از محلهای بسیار زیباست که بر کنار رودخانهء بمپور قرار گرفته.منطقهء خرماخیز از کاروان در آغاز می‏شود.درین منطقه،بستر رودخانه‏های کوچک میان تپه‏ها را خرمای‏ زینتی که در گلدان می‏گذاریم پوشانیده است. با اینکه خرمای این ناحیه خوب نیست،ولی اکثر درختهای باغها خرماست.قسمت عمدهء گذران‏ زندگی مردم از خرما تأمین می‏شود.آن را می‏ خورند و از الیافش کفش و از برگش حصیر و سبد می‏بافند و کپرهای خود را از شاخه‏های آن‏ می‏پوشانند.چوبش را ستون کپر می‏کنند و از شاخه‏هایش جاروب می‏سازند.

روغن‏دان بلوچها کدوی حلوائی بزرگی‏ است که دور نیمهء پائین آن را با«حصیر»ظریف‏ و خوش بافت خرما پوشانیده‏اند و به ریسمانی‏ -روغن‏دان بلوچ در دست منوچهر ستوده می‏آویزند.کفش بلوچ اصیل شهری نشده«سواس»است.سواس به شکل تخت کفش از الیاف‏ خرما بافته می‏شود و بابندی که از میان شست‏پا می‏گذرد به قوزک پابند می‏شود.

از صنایع دستی زیبای بلوچ قالی بافی و ابریشم‏دوزی است.ابریشم‏دوزی عبارت از آن است که بر پارچه‏های نخی سیاه با نقوش زیبای رنگارنگ هندسی شکل ابریشم دوزی می‏کنند و زنان آنها را به پیش سینه و سرآستین و پادامن خود می‏دوزند.

بستر رودخانهء بمپور سراسر از درختان گز و کهور پوشیده است و جائی جنگل مانند است. درخت زیبای دیگری که درین مناطق دیده می‏شود«کرک»است که برگش پهن و گلش بنفش رنگ‏ و ساقه‏اش سفید مجموعه‏ای خوش‏نماست.قسمت زیاد راه خاش به ایرانشهر از میان کوهساری صعب و بصورتی پیچاپیچ از چندین کتل می‏گذرد.در راه،پس از دو کیلومتر که از آبادی«کارون در» بگذریم به محلی بنام«دره گرگینه»می‏رسیم که بر سرپشتهء آن چهارطاقی گلین کهنه و خراب شده‏ای‏ دیده می‏شود.این بناشباهت نامی به آتشگاههای ساسانی دارد،با این تفاوت که چهار در ورودی آن‏ بسیار کوتاه است و احتمال قوی بر آتشگاه بودن آن می‏رود.

بمپورا را نه میتوان شهر گفت و نه ده.مصبه‏ای است فراخ و دشتش وسیع.در نزدیکی آبادی‏ کنونی تیه‏ای قرار دارد.بر آن قلعه‏ای بزرگ و معتبر بوده است که ویرانه‏اش هنوز با عظمت‏ است.جای دیدنی دیگر شهرباغ نمونهء کشاورزی‏ است که اکنون توسط ادارهء عمران کشاورزی‏ نگاهداری می‏شود.اساس آن را ایتالیائیها در مطالعاتی که برای سازمان برنامه می‏کرده‏اند گذاشته‏اند.

مسافرت ما سوی به جنوب به همین‏جا خاتمه‏ یافت.از بمپور قصد چاه‏بهار داشتیم،ولی بازندگی و مجال تنگ ما را برگرداند.شب در قهوه‏خانهء خاش که«مهمانخانه»نام دارد آرام و آسوده‏ خوابیدیم و صبحگاهان راه زاهدان را در پیش‏ گرفتیم و از زاهدان به بم راندیم.میان زاهدان‏ تا بم ویرانه‏هائی چند هست،بدین شرح:پس از پنجاه کیلومتر،از جائی که به نل سیاه شهرت‏ دارد به طرف آبادی گراغه دو قلعهء قدیمی هست‏ که ندیدیم.نیز به نزدیکی آنجا در«دانه‏باغی» قلعه‏ای هست که آن را هم به علت دور افتادن‏ از جاده هست که آن را هم به علت دور افتادن‏ از جاده ندیدیم.

پس از راندن پنجاه کیلومتر به نصرت‏آباد رسیدیم که آبادی کوچکی است و آخرین آبادی‏ میل و مرد؛ میل نادری و منوچهر ستوده بلوچ‏نشین است.درین جا دو قلعه هست.یکی‏ که خراب‏تر ست و کوچکتر جدیدتر مینماید دویست سیصد سالی حد اقل از عمرش می‏گذرد. دیگری که عظیم است و هشت برج کلان و دیوار های بسیار قطور دارد قدمتش به هزار سال و احتمالا پیشتر می‏رسد.این قلعه را مردم محل قلعهء سپی‏ Sapi یاسپه Sapa می‏نامند.1

بنای قدیمی بعدی سرراه به«حمام نادر» مشهورست.ولی آن هم مسلما قلعه‏ای بوده است. برکنار چپ جاده قرار دارد و رو به فنای محض است. آجرها وخشتهای قطور و بزرگ آن حکایت از قیمت قلعه می‏کند و ظاهرا قبل از عهد مغول ساخته‏ شده است بعد از آن به دو«میل نادری»می‏رسیم‏ که اولی بکلی مخروبه شده و از میان رفته است. دومی تقریبا سالم و برجاست و مرمت شده است‏ اگرچه این میلها به نادری شهرت یافته(ظاهرا بعلت تعمیری که در عهد نادر و به دستور او شده‏ است)ولی آجرهای قطور و بزرگ آن نمایندهء قدمت آنها از دوران پیش از اسلام است.

جنگل بنه در راه جیرفت(جبال بارر)

نزدیک شورگز قلعه خرابهء نسبة بزرگی هست بنام«کهورک منزل».و پس از آن در نزدیک‏ فهرج به ویرانه‏های«قلعه‏شاه»یا«قلعهء شاه‏مردان»می‏رسیم که چیزی از آن بجای نمانده است. در فهرج،قعله‏ای هم بر سر تپهء سنگی آن بوده است که ویران کرده‏اند تا از سنگ تپه‏ استفاده کنند.نیز قلعهء بزرگی از گل و خشت در داخل ده و بر سر تپهء خاکی قرار دارد.در دل همین‏ تپهء خاکی که گلشن بسیار سخت است بقایای دخمه‏های بسیار قدیم دیده می‏شود که برای سکنی در دل تپهء کنده بوده‏اند.

چون غروب شد به بم رسیدیم.آنجا را از سفرهای قبل آبادان‏تر یافتم.نسیم،عطر ملایم بهار نارنج‏ را به مشام می‏رسانید و نفسهای خاک خورده را جان تازه‏ای می‏بخشید.شب در بم خوابیدیم.چون ارگ‏ قدیم و مشهور آن و امامزاده و بازارش را در سفرهای پیش دیده بودیم صبح باز سفر بستیم و بسوی‏ جیرفت حرکت کردیم.

برای رسیدن به جیرفت از جبال بارز باید گذر کرد:هفت فرسنگ دنبالهء صعب- العبور و خوشرنگ است که قسمتهای زیاد آن از درختان«بنه»و«یده»پوشانیده و مناظر (1)-در حدود العالم(ث 29 چاپ ستوده)ذیل«سخن‏اندر ناحیت کرمان»می‏نویسد.»سبه شهری‏ است اندر میان بیابان میان نهله«-بهره-فهرج)و سیستان نهاده و از عمل کرمان است)و به نظر حقیر«سبه»همین نصرت آباد فعلی است و قلعهء سپی یا سپه بازماندهء آن شهر است.

بدیعی را پدید آورده است در بالا رفتن از دامنهء کوه،دهات ییلاقی زیبائی چون ده‏بکری و محمد آباد و مسکون قرار دارد.همه زیبا و خوش‏ منظر ست.

جیرفت نام منطقه‏ای است وسیع،نه‏ شهری خاص.مرکز امروزی آن سبزواران نام‏ دارد که دیهی بوده و امروزه شهرکی شده است‏ خرابه‏های شهر قدیم در کنار شهر کنونی و بر رودبار هلیل رود قرار دارد.آنجا تپه‏های زیادی‏ دیده می‏شود که سراسر آنها پوشیده از سفال و آجر شکسته است و بزرگی و عظمت شهر قدیم‏ را نیک می‏نماید.ظاهر آنست که از جیرفت‏ مذکور در کتب عهد سلجوقی و مغول مراد همین‏ ویرانه‏هاست.جیرفت بیشتر محل سکنای طایفهء ساردوئی است و اغلب در کپرهای نئی زندگی‏ می‏کنند که بشکل کشکولی وارونه ساخته شده‏ است.

هلیل رود و رودخانهء شور دو رودی است‏ که سبزواران را در میان گرفته.هلیل رود را

خرماستانی در کاروان در

«دیو رود»هم می‏گویند،و براستی رودی است دیودانه.چه بستری بسیار فراخ و آشفته و سنگلاخ و سنگ‏ آوردارد.باعث آبادانی جیرفت و منطقهء رودبار همین رود با برکت است که امسال بکلی خشک‏ مانده است و بهمین جهت کشت رودبار درست به ثمر نخواهد رسید.

راهی را که رفتیم بازگشتیم واز دارزین و ابارق گذشتیم بازماهان زیبای جواهر نشان عرفان‏ را زیارت کردیم و به کرمان آمدیم.درکرمان باز به گنبد جبلیه و مسجد جامع مظفری و قلاع دختر وارد شیر و کاروانسرای گنجعلی خان ومدرسه حمام ابراهیم خان و مدرسهء معصومیه(با اینکه‏ سابق دیده بودیم)رفتیم و تجدید دیدار کردیم.این بار در مسجد جامع سنگ کوچکی باندازهء یک‏ خشت دیدیم که مورخ 156 هجری است و کسی بنام ابو الخطاب....طلب دعا از نمازگزاران کرده‏ است.سنگی هم بر سر در جنوبی بر دیوار نصب شده است که متنش آنقدر که خوانده شد این است: «چون معدلت گستری و رعیت پروری به موجب مضون کرامت نشان ان اللّه‏ یأمرا بالعدل والاحسان برذمهء همت والاونهمت پادشاه اسلام ظل اللّه فی الایام فرض‏ متحتم است در تاریخ شهر صفر سنهء و الف بحکم.....استهلاک و.......رعایای‏ کرمان بر ضمیر منمیر نواب اعتماد الدوله العلیةالعالیه جلالا حاتم بیکا ظاهر گردید،شمه‏ای به عرض نواب کامیاب سکندر نشان سلیمان مکان ابوالمظفر شاه عباس بهادرخان خلد اللّه ملکه و سلطانه‏ رسانید التماس رفع بدعت نمود.... التماس پرتوی از شعاع آفتاب فلک عدالت‏ بر ساحت احوال ساکنان این دیار افکنده مبلغ سیصد تومان...مجمل که‏ ابواب جمع مملکت کرمان شده بود جهت دوام دولت روز افزون ابد مقرون‏ به تخفیف و تصدیق مقرر فرمودند تا رعایا از فراغت خاطر به ثبات جاه و جلال بی‏زوال‏ را از درگاه ملک متعادل مسئلت نمایند.

الهی تو این شاه درویش دوست‏ که آساش خلق در ظلّ اوست‏ بدارش بر اورنگ شاهی و جاه‏ به چرخ برین تا بود مهرو ماه

بلوک چک و جماز(بمپور)

لعنت خدا بر خراب‏کننده و تغییر دهندهء این موقوفه باد.»